



تبیین اصل آزادی و برشماری برخی از حقوق برآمده از آن از دیدگاه علامه طباطبائی

✉ یاسین خورسندی شمامی / کارشناس ارشد حقوق مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

yasin.kh@chmail.ir  orcid.org/0009-0000-6481-7499

bagherzadehfirst@yahoo.com محمدرضا باقرزاده اول / استادیار گروه حقوق مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

sehoseini@hotmail.com سیدابراهیم حسینی / استادیار گروه حقوق مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0> دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۹ - پذیرش ۱۴۰۰/۰۷/۱۴

چکیده

آزادی یکی از اصول بنیادین حقوق بشر است که خداوند به انسان اعطا کرده است. انسان دارای قدرت انتخابگری است و کسی حق ندارد بر او استعلا یابد و آزادی او را محدود کند. تنها خدایی که خالق انسان است، حق دارد آزادی او را در راستای سعادت و کمال او تحدید کند. براساس اصل آزادی، در بستر اجتماع، حقوقی برای انسان در نظر گرفته می‌شود. هدف این پژوهش، تبیین آزادی به‌عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بشر و برشماری برخی مصادیق آن از دیدگاه علامه طباطبائی به‌شیوه تحلیلی - توصیفی با تأکید بر تفسیر «المیزان» است. آزادی‌هایی مانند آزادی تن، حق مالکیت و آزادی تجارت، حق رفاه و حق استفاده از مواهب طبیعی، در این پژوهش بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: آزادی، حقوق بشر، علامه طباطبائی، آزادی تن، حق مالکیت، آزادی تجارت.

مقدمه

در شناسایی حقوق بشر، از اصولی بالادستی یاد شده است که امروزه به اصول بنیادین شناخته می‌شوند و سایر مصادیق حقوق بشر به‌نوعی به این اصول بنیادین بازمی‌گردند؛ اصولی همچون اصل آزادی، حیات، برابری، کرامت و اصل تعلیم و تربیت. آزادی از دیرباز مورد توجه ملت‌ها، ادیان، مکاتب فلسفی و حقوقی بوده است. امروزه آزادی یکی از اصول بنیادین حقوق بشر شمرده می‌شود؛ هرچند تاکنون برداشت‌های نه‌چندان یکسانی از آن صورت گرفته است. آزادی، در عرصه اجتماعی زندگی انسان‌ها معنا می‌یابد و از همین رو تعیین حدود و مرزهای آن و برشماری مصادیق آن می‌تواند در زندگی اجتماعی افراد بشر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد. هدف این پژوهش بررسی مفهوم آزادی، انواع آن، معطی و محدودکننده آزادی، برشماری موارد محدودیت و نیز بررسی اهمیت و جایگاه آزادی در نظام احسن از دیدگاه علامه طباطبائی - فیلسوف و نظریه‌پرداز اسلامی - است و به دنبال آن به برشماری برخی از آزادی‌های مدنی و سیاسی از نگاه ایشان پرداخته خواهد شد. از آنجاکه علامه طباطبائی از فیلسوفان و اندیشمندان طراز اول و پیشگام در نظریه‌پردازی علوم انسانی است، توجه به جنبه‌های فلسفی و حقوقی در آرا و نظریات ایشان می‌تواند برای سایر پژوهشگران ارزشمند باشد و پایه‌ای برای دیگر نظریه‌پردازی‌ها و پژوهش‌های تطبیقی به‌شمار آید و با توجه به اینکه تاکنون پژوهشی مستقل در باب اصل آزادی و برشماری برخی از حقوق برآمده از آن از دیدگاه علامه طباطبائی تألیف نشده است، این بحث می‌تواند از جنبه‌های نوآوری پژوهش حاضر به‌شمار آید. آزادی تن و نفی برده‌داری، نفی خودکشی، امنیت، حق مالکیت و آزادی تجارت، حق رفاه اجتماعی، و در پایان، حق استفاده از مواهب دنیوی، از حقوق برآمده از اصل آزادی‌اند که با توجه به دیدگاه علامه طباطبائی استخراج شده‌اند. در این پژوهش، به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود: آزادی از دیدگاه علامه طباطبائی به چه معناست؟ انواع آن کدام است؟ اهمیت آن تا چه اندازه است؟ چه کسی این آزادی را اعطا کرده است؟ آیا امکان تحدید آن وجود دارد؟ چه کسی حق محدود کردن آن را دارد؟ همچنین پاسخ به این پرسش که: نظر اسلام و علامه طباطبائی درباره برخی از مصادیق آزادی‌های مدنی چیست؟

پژوهش پیش‌رو از نظر ماهیت، کیفی، از جنبه هدف، بنیادی، و به لحاظ روش، توصیفی - تحلیلی است. روش گردآوری داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای و با مراجعه مستقیم به آثار علامه طباطبائی بوده و جمع‌آوری اطلاعات، دسته‌بندی، خلاصه‌بندی و تحلیل محتوا، به‌روش هرمنوتیکی (روش تفسیری متن‌محور) صورت گرفته است.

۱. تعریف آزادی

واژه آزادی در زبان فارسی در معانی متعددی همچون عتق، حریت، قدرت بر عمل و ترک آن و قدرت انتخاب به‌کار رفته است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۷۷). در زبان عربی واژه‌های حریت، اختیار و عتق به‌معنای معادل واژه آزادی به‌کار می‌رود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۱۸۲ و ۲۶۶؛ ج ۱۰، ص ۲۳۴). معادل واژه آزادی، در زبان انگلیسی

Liberty (آریان‌پور، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۴۸) و در زبان فرانسه Liberte است (پارسائیا، ۱۳۸۴، ص ۵۱۷). در زبان انگلیسی علاوه بر واژه یادشده، واژه Freedom نیز معادل آزادی است؛ با این تفاوت که Freedom در حوزه‌های فلسفی و Liberty در حوزه‌های سیاسی و حقوقی به کار می‌رود (کرنستون، ۱۳۵۹، ص ۴۸).

در کلام حقوق‌دانان، تعاریف مختلفی از آزادی شده است؛ مانند نبود موانع، محدودیت‌ها یا مداخله‌های محدودکننده در برابر اعمال اراده فرد، که درواقع این تعریف به جنبه منفی آزادی اشاره می‌کند. تعریف دیگر در برداشتی مثبت از مفهوم آزادی، تحقق آن را منوط به کنترل بر اعمال اراده، خوداربابی و در یک کلام، وجود انتخاب و اعمال آگاهانه اراده می‌داند (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۲). از نگاه برخی حقوق‌دانان، آزادی با مفهوم کرامت ارتباط تنگاتنگی دارد و اساس آزادی انسان نشئت یافته از کرامت انسانی است. براین اساس، چون انسان دارای کرامت ذاتی (استعدادی، اقتضایی) و اکتسابی (ارزشی) است، پس باید برخوردار از آزادی باشد تا زمینه تحقق چنین انسانی فراهم آید. از دیدگاه علامه طباطبائی و برخی دیگر از فیلسوفان اسلامی، لازمه خلقت نظام احسن - که برآمده از حکمت الهی است - آن است که در این جهان اختلافات و تزاحمات وجود داشته باشد و به انسان، خیر و شر امور نشان داده شود تا او پیوسته بر سر دوراهی صواب و ناصواب قرار گیرد و با آزادی اراده و اختیار، راه درست را انتخاب کند. هر اندازه زمینه گزینش آزاد انسان بیشتر فراهم باشد، کمالات برتر و ارزشمندتری تحقق خواهد یافت و زمینه دستیابی به هدف خلقت او، که استكمال نفس است، فراهم خواهد شد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۸۰). درواقع این نظریه بر آن است که بدون وجود آزادی انتخاب و اختیار، خلقت انسان لغو خواهد بود. این آزادی تکوینی و اعطایی، مبنای آزادی تشریحی انسان خواهد بود که به آن اشاره خواهد شد.

در مکاتب حقوقی و فلسفی غربی نیز تاکنون تعاریف مختلفی از آزادی ارائه شده که نمونه بارز آن در اعلامیه جهانی حقوق بشر تبلور یافته است. امضاکندگان این اعلامیه، وحدت اعضای خانواده بشری، کرامت انسان و شناسایی حقوق ناشی از آن را اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان دانسته‌اند و ایجاد جهانی را که در آن، افراد بشر در بیان عقیده خود آزاد و از ترس و فقر رها باشند، بالاترین آرمان و آرزوی بشری اعلام کرده‌اند. این اعلامیه، در سی ماده تدوین شده است که حدود نیمی از آن به آزادی‌های بشری اختصاص دارد و برخی از بندهای دیگر نیز به‌نحوی به مسائل آزادی مربوط می‌شود؛ به‌گونه‌ای که می‌توان آن را اعلامیه حقوق و آزادی‌های بشر نامید که سطح وسیعی از آزادی‌های فردی و اجتماعی را شامل می‌شود؛ مانند حق حیات و آزادی تن، امنیت، آزادی و مصونیت مسکن، تعرض‌ناپذیری مکاتبات، آزادی رفت‌وآمد، آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی عقیده و آیین، آزادی آموزش‌وپرورش، آزادی ازدواج و تشکیل خانواده، آزادی تن و نفی بردگی، آزادی شغل، آزادی رفت‌وآمد و اقامت، آزادی دسترسی به اخبار و اطلاعات، آزادی نمایش، گردهمایی، تجمعات، آزادی پیوستن به سازمان‌های انتفاعی و غیرانتفاعی، مالکیت، آزادی کار، آزادی بازرگانی و صنعتی، آزادی سندیکایی.

۲. مبانی آزادی

۲-۱. مبانی هستی‌شناختی

در بحث جهان‌شناختی، با در نظر گرفتن توحید ربوبی، خداوند منشأ جهان هستی و مالک موجودات است و جهان نیز هدفمند و دارای غایت است؛ به‌گونه‌ای که پدیده‌های این جهان همگی به‌سوی آن غایت در حرکت‌اند. انسان نیز به‌عنوان یکی از پدیده‌های این جهانی، ارتباط وجودی و غایی با کل عالم هستی دارد و آن رسیدن به سعادت و کمال ابدی است. علامه طباطبائی معتقد است که توحید ربوبی در بسیاری از مسائل علوم انسانی راهگشاست و حق تشریح، فرع بر مالکیت است و محدود کردن آزادی افراد، اقدامی است که در حیطة ملک انجام می‌شود؛ بنابراین تنها آن کس که خالق و مالک تکوینی انسان است، حق تشریح احکام و محدود کردن آزادی او را دارد (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۴۵، ۱۲۳ و ۳۶۰؛ ج ۶ ص ۱۵۴).

۲-۲. مبانی انسان‌شناختی

انسان موجودی است دویعدی (دارای بعد جسمانی و روحانی) که اصالت نیز با بعد روحانی اوست (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۳۷۹؛ همو، ۱۳۶۹، ص ۲۹). انسان دارای غرایز مادی و امور فطری است و از دو نوع هدایت عام (تکوینی) و خاص (تشریحی) برخوردار است؛ همچنین موجودی اجتماعی است که برای تأمین نیازهای اولیه‌اش در راستای حفظ حیات و نیز برای افزایش سطح کیفی زندگی‌اش، حیات اجتماعی را پذیرفته و به قوانین آن گردن نهاده است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۵۵۷). انسان همچنین دارای قوه تعقل و اختیار است که قدرت تمییز حق از باطل و انتخاب هر دو را دارد. همچنین انسان موجودی آزاد است که خداوند او را این‌گونه خلق کرده و هیچ‌کس نمی‌تواند اختیار و آزادی را از او سلب کند و تنها خدایی که خالق و صاحب‌اختیار او و آگاه به مبدأ و معاد و ویژگی‌ها و احتیاجات اوست، حق دارد راه را به او نشان دهد و احکام و محدودیت‌هایی را برای او وضع کند. بنابراین، انسان دارای اراده، اختیار، آزادی، قوه ادراک و تعقل است و همین نکته موجب می‌شود که انسان دارای خلقتی پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر از موجودات دیگر و ممتاز از آنها بوده، از شایستگی دانستن اسمای الهی و جانشینی خداوند در زمین برخوردار باشد. درعین‌حال او موجودی است که قابلیت رسیدن به کمال و سقوط - هر دو - را توأمان دارد. افزون‌برآن، دارای فطرت خداگرایی، حقیقت‌جویی، بقاطلبی، زیبایی‌دوستی، علت‌جویی و مدنی‌گرایی است و برایش غایتی متصور است که همان «عبودیت خداوند» می‌باشد؛ بنابراین، یکی از اهداف خلقت، عبادت است که درواقع به شناخت و معرفت الهی بازگشت دارد (طباطبائی، ۱۳۶۹، ص ۷-۸ و ۸۰-۸۶).

از دیدگاه علامه طباطبائی، آزادی به دو بخش تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود. ایشان آزادی به‌معنای امروزی را که در غرب به‌کار می‌رود، به‌معنای بی‌قیدی و سقوط آدمی از کرامت و ارزش انسانی می‌داند و معتقد است که واژه آزادی در غرب تحریف شده و از معنای ارزشی و مقدس خود که همان آزادی از قیود حیوانی و نفسانیت و بندگی شیاطین جن و انس و قدرتمندان عالم است، جدا گشته است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۸۴).

آزادی تکوینی به این معناست که انسان به حسب خلقتش موجودی دارای شعور و اراده است. تنها اوست که می‌تواند برای خود هر کاری را که می‌خواهد، اختیار کند. به عبارتی دیگر، او در مواجهه با کاری، این توانایی را دارد که انجام دادن یا ترک کاری را انتخاب کند، بدون اینکه مزاحمی برای این کار داشته باشد (همان، ج ۱۰، ص ۵۵۵). لازمه آزادی تکوینی انسان، آزادی دیگری است؛ و آن آزادی تشریحی (قانونی) است که انسان در زندگی اجتماعی به آن آزادی تمسک می‌کند؛ به این معنا که از میان انواع طرقی که برای زندگی اجتماعی هست، طریق دلخواه خود را برمی‌گزیند و هرگونه که دلش می‌خواهد، عمل می‌کند و کسی حق ندارد بر او استعلا یابد؛ او را برده و مطیع خود کند؛ اراده و عملش را مالک شود و خواست خود را برخلاف میل او بر او تحمیل کند. دلیل آن هم این است که افراد نوع بشر مثل هم‌اند و همه در حقوق و مزایای انسانی با یکدیگر برابرند؛ بنابراین انسان‌ها به لحاظ سرشتی و طبیعی به‌طور یکسان آزادند و نباید یکی بر دیگری استیلا یابد؛ چنان‌که قرآن کریم - که همه دستورهایش مطابق با فطرت است - در اینجا نیز به همین حکم فطری و طبیعی تصریح می‌کند و می‌فرماید: «وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران: ۶۴)؛ و نکند که برخی از ما بجز خداوند، کس دیگری را به‌عنوان ربّ و صاحب‌اختیار خود برگزینیم (همان، ج ۱۰، ص ۵۵۶).

در اندیشه علامه طباطبائی، «آزادی» از اصول و مبانی حقوق بشر به‌شمار می‌رود؛ چراکه وقتی غرض از خلقت انسان رسیدن به سعادت و کمال حقیقی اوست، باید پذیرفت که این غرض تأمین نمی‌شود، مگر آنکه او در مرتبه اول دارای قدرت انتخاب و اختیار باشد و در مرتبه دوم هیچ‌کس مجاز نباشد که اراده و اعمال انتخاب و اختیار او را محدود کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۴).

۳. محدودیت‌های آزادی

نکته‌ای که در اینجا مطرح می‌شود، این است که این آزادی قابل سلب یا تحدید است یا نه؟ گفته شد که خداوند منشأ آزادی است و او صاحب‌اختیار بر ذات و متعلقات ذات انسان و معطی آزادی به اوست (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۵۵۸) و در حقیقت، اوامر و نواهی الهی همگی در محدوده ملکیت تشریحی الهی است که ریشه در ملکیت تکوینی او دارد (همان، ج ۱۴، ص ۱۳۰). بنابراین، اولین محدودکننده آزادی بشر، اراده تشریحی برآمده از حکمت الهی است.

البته محدودیت آزادی‌های انسان به اینجا ختم نمی‌شود و انسان با محدودیت دیگری به‌نام «جامعه» مواجه می‌شود. بشر به‌صورت فطری دریافت که به‌تنهایی نمی‌تواند نیازهای حیاتی خویش را تأمین کند و بدین منظور باید زندگی اجتماعی را برگزیند؛ به همین دلیل، از بخشی از آزادی‌ها و اختیارات خود دست کشید تا به برخی دیگر از آزادی‌های مهم‌تر دست یابد و نیازهایش را تأمین کند؛ بنابراین با محدودیت در بستر زندگی اجتماعی مواجه شد؛ زیرا او دریافت که به‌تنهایی نمی‌تواند تمام نیازهایش را برآورده سازد؛ بنابراین برای دستیابی به منافع زندگی اجتماعی، یعنی دستیابی به نیروی کار و دسترنج دیگران، تصمیم گرفت که او نیز بخشی از نیروی کار خود را در اختیار دیگران قرار دهد تا با تعاون، نیازهای مادی خود را برآورد. همچنین برای اداره امور زندگی و نظام‌مند شدن

روابط اجتماعی در مواقع تزاحم و تعارض اراده‌های متفاوت افراد - که معمولاً برای رسیدن به سود بیشتر و استثمار دیگران صورت می‌گیرد - با اختیار خود، قوانین اجتماعی را پذیرفت و بدین ترتیب از بخشی دیگر از آزادی‌های خود چشم پوشید. همچنین پذیرفت که در مواقع سرپیچی از قوانین اجتماعی، مستحق دریافت مجازات تعیین شده و اعمال محدودیت‌های اجتماعی از طرف منبع اقتدار جامعه (حاکمیت) شود (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۵۵۷).

علامه طباطبائی در جای دیگر در این باره می‌فرماید:

انسان به‌ناچار دریافت که باید به زندگی اجتماعی و مدنی تن دهد و در این راستا عقل او را مجبور کرد به اینکه مقداری از این آزادی عمل خود چشم پوشیده، حریت خود را نسبت به بعضی کارها محدود کند؛ مثلاً بخشی از نیرو و توان کاری خود را در اختیار دیگران قرار دهد تا در عوض، مالک بخشی از آزادی و کار دیگران شود؛ اما در برابر تزاحم و تعارض خواست‌ها و اراده‌ها، برای بار دوم پذیرفت که سنن و قوانین حاکم در اجتماع را بپذیرد و باز هم اراده و خواست خود را محدود نماید؛ با اینکه خود را نسبت به آنها نیز آزاد می‌دانست؛ و آن اعمال عبارت است از کارهایی که یا انجامش و یا ترکش، نظام مجتمع را مختل می‌سازد. دسته اول که انجام آنها نظام را مختل می‌سازد، همان محرمات و گناهانی است که قوانین مدنی یا سنن قومی یا احکام حکومتی رایج در مجتمعات، آن را تحریم کرده است. دسته دوم، قوانین الهی است که بشر با برهین عقلی دریافت که قوانین اجتماعی و سنن زندگی باید از ناحیه خداوند که مالک علی‌الاطلاق آدمی است، تشریح شود تا احکام و وظایفی را بیان کند که فطرت بشری نیز به‌سوی آن هدایت شود و در نتیجه، سعادت حیات بشر را تضمین نموده، صلاح اجتماعی او را تأمین نماید (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۵، ص ۴۶۱).

پس برخلاف حقوق بشر غربی که بر مبنای اومانیسم و انسان‌خدایی استوار است، به‌نحوی که هیچ قدرت برتری برای محدودیت و تعیین سرنوشت انسان جز اراده انسان وجود ندارد، از نگاه اسلامی، انسان موجودی آزاد و مختار علی‌الاطلاق نیست و در برابر اراده تکوینی و تشریحی خداوند آزادی و اختیاری ندارد (همان، ج ۱۶، ص ۹۹).

۴. برخی از حقوق برآمده از اصل آزادی

از اصل آزادی، حقوقی چند شکل می‌گیرد؛ مانند: آزادی تن و نفی برده شدن؛ آزادی انتخاب شغل؛ آزادی تجارت؛ مالکیت آزادانه بر کار و دسترنج؛ آزادی انتخاب نوع آموزش؛ آزادی انتخاب محل اقامت و انواع آزادی‌های سیاسی، مدنی و اجتماعی؛ مثل آزادی بیان، آزادی اندیشه و تفکر، آزادی انتخاب دین، آزادی انتخاب همسر، آزادی در فرزندآوری و... . در ادامه، برخی از آزادی‌های مدنی ذکر شده، نظر علامه طباطبائی مطرح می‌شود:

۴-۱. آزادی تن و نفی برده‌داری

انسان، آزاد به دنیا می‌آید و این آزادی را خداوند به او اعطا کرده است. همه انسان‌ها در گوهر انسانی با یکدیگر برابرند و هیچ‌کس حق استیلا و سلطه‌گری بر دیگری را ندارد؛ چراکه همه مملوک خدای واحدند و درباره دیگری اختیاری ندارند. آزادی تن، از احکام مسلم اسلام است. برده‌گیری در گذشته به چند روش بوده است: برده‌گیری با ولایت و برده‌گیری با قهر و غلبه، که اسلام با هر دوی آنها مخالفت کرد و افراد را از این کار بازداشت. یک نوع

دیگر از برده‌گیری، به‌موجب جنگ و پس از اسیر کردند شخص مقاتله‌کننده اتفاق می‌افتاد. اسلام این نوع از برده‌گیری را موافق فطرت اجتماع می‌داند؛ چراکه این فرد کسی است که دست به شمشیر برده و با جان و مال خود به‌قصد نابودی جامعهٔ مسلمین اقدام مسلحانه کرده است. او عنصری خطرناک است که یا باید کشته شود یا از او فدیة گرفته و آزاد شود یا به‌صورت مجانی او را رها کنند. راه بهتری نیز در این میان وجود دارد که عبارت است از اسیر و برده گرفتن او، تا هم از شر توطئه‌های بعدی او ایمن بود و هم شرایطی را فراهم کرد که به‌مرور زمان با تعلیمات اسلام آشنا شده، مسلمان شود. این رفتار، در راستای اهداف اسلام از تشریح جهاد است؛ زیرا فلسفهٔ تشریح جهاد چیزی جز تعلیم و تربیت انسان‌ها نیست (همان، ج ۶ ص ۵۱۳). افزون بر این، در آن زمان به‌بردگی گرفتن اسیر جنگی، یک اقدام متقابل محسوب می‌شد؛ یعنی طرف مقابل نیز همین کار را با اسرای مسلمان می‌کرد.

باین‌حال، اسلام تمام تلاش خود را برای مقابله با این سنت شوم (برده‌گیری) انجام داد و حقوقی برای آنها در نظر گرفت و راهکارهایی برای امنیت و آزادی بردگان تشریح کرد. در اسلام هیچ فاصله‌ای بین عبد و حر نماند، مگر تنها این تفاوت که عبد محتاج به اذن مولایش بود. اسلام همچنین به آنان کرامت داد و حتی مشاغل خطیری مثل سرکردگی و مسئولیت لشگری را به آنها واگذار کرد؛ همچنین ارزش آدمی را به تقوا دانست و جایگاه عبد مؤمن را از مولای کافرش بیشتر شمرد. با این شیوهٔ اسلام، به‌مرور زمان برده‌داری از جامعهٔ مسلمین رخت برپست. علامه طباطبائی معتقدند که هرچند در دنیای معاصر مدتی است که به‌ظاهر برده‌داری سنتی رخت برپسته است، اما کشورهای استعمارگر و مستبد غربی با ترندهای مختلف، برده‌داری نوین را با شدت بیشتر به‌راه انداخته‌اند. این شیوهٔ نوین، همان به‌بردگی کشیدن ملت‌هاست که با در دست گرفتن قدرت اراده و اختیارات ایشان، تسلط بر حکومت آنها، چنگ انداختن بر منابع مالی و انسانی و تمام شئون ملل ضعیف شکل گرفته است. دول غربی با عناوین ظاهر فریب و مختلفی همچون استعمار، استثمار، قیومیت و... به این شیوهٔ برده‌داری خود رنگ‌وبوی انسانی و حقوقی داده‌اند (همان، ج ۶ ص ۵۱۱).

از نظر علامه طباطبائی، معنای برده‌گیری چیزی غیر از سلب آزادی مطلق و تملک اراده و عمل دیگران و نفوذ حکم اقویا و عزت‌طلبان در اشخاص ضعیف و دلیل به دلخواه خود و حق را ناحق کردن، چیز دیگری نیست و معتقد است که بعد از پیمان بروکسل، شاید دیگر شاهد برده‌داری سنتی نیستیم، اما برده‌داری نوین توسط غربی‌ها بر ممالک دیگر و چپاول ثروت‌ها و به‌کارگیری نیروی انسانی آنها و سلطه‌گری بر جسم و فکر آنها به‌وجود آمده است و همچنان ادامه دارد (همان، ج ۶ ص ۵۰۱).

۲-۴. آزادی تن و نفی خودکشی

مالک و صاحب اختیار علی‌الاطلاق عالم، خداست. انسان تنها در آن حیطة‌ای می‌تواند اعمال اختیار کند که از ناحیهٔ خداوند این حق به او داده شده باشد؛ پس انسان حتی مالک جان خود نیز نیست و حق آسیب رساندن یا به‌خطر انداختن جان خود (خودکشی) را هم ندارد؛ بنابراین آسیب رساندن به بدن، به هر شکلی مذموم و ناپسند است؛ چراکه تصرف باید در محدودهٔ ملک باشد؛ درحالی‌که انسان هیچ مالکیتی بر جان خود ندارد، مگر در محدوده‌ای که

خداوند برای او مشخص کرده و به او این اجازه را داده باشد؛ مانند موارد جهاد در راه خدا که هرچند جان افراد به‌خطر می‌افتد، ولی برای حفظ حیات مادی و معنوی اجتماع بشری و حاکمیت توحید در تمام شئون حیات بشری، به‌دستور شارع که مالک جان انسان‌هاست، به‌اختیار خود از حیات شخصی خویش صرف‌نظر می‌کند. جهاد، با قصد تقرب به خدا و جلب رضایت او صورت می‌گیرد.

علامه طباطبائی ذیل آیه «وَ اتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره: ۱۹۵)، دو وجه برای «تهلکه» عنوان می‌کند که وجه دوم آن به‌روشنی بر حفظ جان خود در برابر خطرها و نفی خودکشی دلالت دارد. این آیه دستور می‌دهد که برای اقامه جنگ در راه خدا مال خود را انفاق کنید؛ «دست خود را به تهلکه نیفکنید» و این تعبیر، کنایه است از اینکه مسلمانان نباید نیرو و استطاعت خود را هدر دهند؛ چون کلمه «دست» به‌معنای مظهر قدرت و قوت است. برخی نیز گفته‌اند: حرف «باء» زاید نیست؛ بلکه باء سببیت است و مفعول «لا تلقوا» حذف شده است و معنایش «لا تلقوا انفسکم بأیدی انفسکم الی التهلکه» می‌شود؛ یعنی خود را به‌دست خود به هلاکت نیفکنید. «تهلکه» به‌معنای هلاکت است و هلاکت به‌معنای آن مسیری است که انسان نمی‌تواند بفهمد کجاست و به کجا منتهی می‌شود. آیه شریفه مطلق است و در نتیجه نهی در آن، نهی از تمامی رفتارهای افراطی و تفریطی است که یکی از مصادیق آن، بخل ورزیدن و امساک از انفاق مال در هنگام جنگ است. این بخل ورزیدن باعث بطلان نیرو و از بین رفتن قدرت است که باعث غلبه دشمن بر آنان می‌شود؛ چنان‌که اسراف در انفاق و از بین بردن همه اموال باعث فقر و مسکنت و در نتیجه انحطاط حیات و بطلان مروت می‌شود. مصداق دیگر آن نیز می‌تواند بی‌محبا و بدون دلیل موجه شرعی به دل خطر زدن و خودکشی باشد. طبق هر دو وجه، این کار موجب هلاکت به‌صورت مستقیم یا بلاواسطه می‌شود که آیه شریفه از هر دو وجه نهی می‌کند (همان، ج ۲، ص ۹۳).

۳-۴. امنیت

امنیت یکی از مهم‌ترین حقوق بشر در بستر اجتماع است. هر کسی حق دارد که جان، مال، شغل و آبرویش محترم شمرده شود و مصون از تعرض باشد. ماده ۲۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر در این زمینه می‌گوید: هر کسی به‌عنوان عضوی از جامعه حق دارد که از امنیت اجتماعی برخوردار باشد؛ از راه کوشش در سطح ملی و همیاری بین‌المللی با سازمان‌دهی منابع هر مملکت، حقوق سلب‌ناپذیر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش را برای حفظ حیثیت و رشد آزادانه شخصیت خویش به‌دست آورد. ماده ۲۹ نیز اشاره دارد که تنها استثنا در خصوص محدودیت افراد، مواردی است که با امنیت آنان در ارتباط است. این ماده امنیت را زمینه استیفای سایر حقوق بشر عنوان می‌کند. این ماده می‌گوید: هر فردی در برابر جامعه‌اش - که تنها در آن رشد آزادانه و همه‌جانبه‌اش میسر می‌گردد - مسئول است. در تحقق آزادی و حقوق فردی، هر کس می‌بایست تنها تحت محدودیت‌هایی که به‌واسطه قانون، فقط به‌قصد امنیت در جهت بازشناسی و مراعات حقوق و آزادی‌های دیگران وضع شده است، قرار گیرد تا اینکه پیش‌شرط‌های عادلانه اخلاقی، نظم عمومی و رفاه همگانی در یک جامعه مردم‌سالار تأمین شود.

علامه طباطبائی، فیلسوف و اندیشمند مسلمان، امنیت را به چند قسم تقسیم می‌کند: اول، امنیت شهروندان درجهٔ یک جامعهٔ اسلامی که همان مسلمانان باشند و شهروندان درجهٔ دو که غیرمسلمانان باشند و با قرارداد ذمه، عهد و امان، آنان نیز در امنیت و آرامش‌اند. تقسیم دوم از امنیت، امنیت جان و مال و آبروی مردم و نیز امنیت اخلاقی و معنوی جامعه است. هر کسی، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، که به این موارد ضربه وارد کند، دیگر از جانب حکومت اسلامی در امنیت نبوده، جانش محترم نیست؛ بنابراین، اگر شخص یا اشخاصی با انجام کارهایی امنیت جامعهٔ اسلامی را به هم بریزند، تحت عنوان محارب یا مفسد فی الارض قرار گرفته، محکوم به سخت‌ترین مجازات خواهند بود. این سخت‌گیری‌ها به دلیل اهمیت فوق‌العادهٔ امنیت جسم و جان افراد و نیز امنیت اخلاقی اجتماع است (همان، ج ۵، ص ۴۷-۴۸).

نکتهٔ دیگر که نشانگر اهمیت مسئلهٔ امنیت است، ابراز امنیت و ایمنی از جانب شهروندان جامعهٔ اسلامی به همدیگر در هنگام ملاقات یکدیگر است که با سلام کردن محقق می‌شود. تشویق مسلمانان به سلام گفتن به یکدیگر و حتی به غیرمسلمانان، در این راستاست. این مطالب را علامه طباطبائی ذیل تفسیر آیهٔ شریفهٔ «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» (مانده: ۲) متذکر شده‌اند. در این آیه، ایشان به تقوای اجتماعی اشاره کرده، تعاون و همکاری بر نیکی کردن و عدم مشارکت بر عدوان را مطرح می‌کنند و منظور از عدوان را تعدی بر حقوق مسلم مردم و سلب امنیت از جان و مال و ناموس آنان می‌دانند و عموم افراد، اعم از دولت و ملت را از ارتکاب آن نسبت به یکدیگر برحذر می‌دارند. ایشان در معنا و اهمیت سلام دادن افراد به یکدیگر و القای حس امنیت می‌فرمایند:

سلام دادن، درحقیقت اعلام امنیت از تعدی و ظلم از ناحیهٔ سلام‌دهنده به شخصی است که به وی سلام می‌دهد. شخص سلام‌دهنده به سلام گیرنده اعلام می‌کند که تو از ناحیهٔ من در امانی و هیچ‌گونه ظلم و تجاوزی از من نسبت به خودت نخواهی دید و آن آزادی فطری که خدا به تو مرحمت کرده، از ناحیهٔ من صدمه نخواهد دید. همچنین، سلام کردن طریقه‌ای است معتدل. علتش این است که اولین چیزی که یک جامعهٔ تعاونی و همدل، نیازمند حاکم بودن آن در بین افراد جامعه است، همانا امنیت داشتن افراد در عرض و مال و جانشان از دستبرد دیگران است؛ نه تنها جان و مال و عرض، بلکه لازم است هر چیزی که به یکی از این سه چیز برگشت کند، امنیت داشته باشند. خدای متعال سلام کردن به این معنا را در بین مسلمانان سنت قرار داد تا هر فردی که به دیگری برخورد می‌کند، قبل از هر چیز سلام بدهد؛ یعنی طرف مقابل را از هر خطر و آزار و تجاوز خود امنیت دهد (همان، ج ۵، ص ۴۷-۴۸).

۴-۴. حق مالکیت و آزادی تجارت

رابطهٔ کار با مالکیت، امری فطری است؛ بدین معنا که هر انسانی فطرتاً تمایل دارد مالک دسترنج خویش باشد؛ بنابراین حق مالکیت و آزادی تجارت و کسب‌وکار، از اصول مفروضهٔ اسلام است. شناسایی حق کار و مالکیت به‌عنوان حقوق اقتصادی و اجتماعی هر انسان، تجلی تمایل فطری بشر است (سلیمی، ۱۳۹۲، ص ۴۰۹). اسلام

بین مالکیت و حق اختصاصی افراد نسبت به دسترنجشان در کنار حق مالکیت اجتماع از سود سرمایه و نیز حق فقرا از اموال ثروتمندان، ارتباطی منطقی و عادلانه برقرار کرده که همان نظام مالی اسلام است. در اسلام، سهمی از اموال ثروتمندان جامعه به نفع فقرا در نظر گرفته شده است. وضع احکامی مالی به عنوان خمس و زکات و نیز پرداخت مبالغی به عنوان کفاره گناهان و تشویق به صدقات و بخشش اموال به نیازمندان، همه در جهت رعایت حقوق فقرا و کاهش فاصله طبقاتی است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۵۳۹).

علامه طباطبائی درباره اینکه چگونه انسان مالک عمل خویش می‌شود، بیانی بدین شرح دارند:

انسان عملی را که انجام می‌دهد، به نوعی ارتباط و تعلق به ماده دارد؛ ماده‌ای که حاجت زندگی‌اش را برمی‌آورد؛ پس انسان مالک عمل خویش است و به طور قهری ماده‌ای را هم که روی آن عمل کرده، مالک است. در نظر یک انسان اجتماعی، عمل او عبارت است از رابطه‌ای که او با ماده دارد و بر آن رابطه، اثر بار می‌شود؛ به بیانی ساده‌تر، وقتی انسان در ماده‌ای عمل می‌کند، آن ماده را به خود اختصاص می‌دهد و این همان ملکیت اعتباری، یعنی جواز تصرف است که مورد قبول انسان اجتماعی است؛ اما از آنجایی که یک فرد از انسان نمی‌تواند با عملکرد خودش تمامی حوایج زندگی خود را برآورد، همین امر او را وادار کرد تا جامعه‌ای توأم با تعاون تشکیل دهد؛ در نتیجه، هر انسانی از دستاورد عمل خود استفاده کند و مازاد آن را در اختیار دیگران قرار داده، در مقابل، از دستاورد دیگران سایر حوایج خود را برآورد. در نتیجه، انسان اجتماعی ناگزیر شد تا با هموعان خود مبادله و معاوضه را آغاز کند و طی آن، هر فرد از انسان در یک و یا چند رشته کار کند و از این راه چیزهایی را مالک شود و از آنها آنچه خودش احتیاج دارد، مصرف نموده، بقیه را با مازاد دستاوردهای دیگران معاوضه نماید تا با آن، نیاز خود را تأمین کند. اصل و ریشه معاملات و معاوضات بر این اساس استوار است (همان، ص ۶۵۷).

از دیدگاه علامه طباطبائی، جامعه نیز یک حقیقت متأصل خارجی دارد و مانند تک‌تک افراد، دارای حیات و ممت، صعود و نزول، مبدأ و معاد، و هدف و غایتی است. در واقع، از نظر ایشان جامعه نیز حق رشد دارد و حقوق مالیه‌ای که در اسلام به عنوان حق اجتماع تنظیم شده، برای تأمین هزینه‌های رشد و پیشرفت جامعه است. اسلام در تأمین جهات مالی اجتماع، تنها به روز پیدایش و حدوث ملک اکتفا کرده و از آن تجاوز نکرده است. بنابراین از نظر ایشان، هر ثروتی که توسط افراد جامعه به دست می‌آید، در حال به دست آمدنش ملک اجتماع است؛ آنگاه سهمی از آن به فردی که ما وی را مالک یا عامل می‌خوانیم، اختصاص می‌یابد؛ بقیه سهام که همان سهم زکات یا خمس باشد، در ملک جامعه باقی می‌ماند. بنابراین، مالکیت افراد در طول مالکیت اجتماع است. اسلام علاوه بر رعایت حقوق اجتماع، حال افراد را نیز در اموال خصوصی نسبت به اجتماع در نظر می‌گیرد؛ بلکه نظرش به افراد بیش از نظری است که به حال اجتماع دارد. اسلام در حقوق مالیه‌ای مانند زکات و خمس، بیشتر جانب افراد را گرفته است؛ چراکه فرد یگانه عنصری است که اجتماع را تشکیل می‌دهد و جز با اصلاح حال افراد، اجتماعی نیرومند پدید نمی‌آید (همان، ص ۶۵۷).

از نظر ایشان، هر یک از الگوهای اشتراکی و لیبرالی در اقتصاد، دچار نقص‌اند و منجر به فساد می‌شوند. در این میان، اسلام راه متعادلی را در پیش گرفته است که در آن، هم آزادی فردی و مالکیت افراد بر دسترنجشان و هم

حق اجتماع و فقرا به رسمیت شمرده شده است. همچنین اسلام در کنار توصیه‌های اخلاقی، برای از بین بردن فساد و کم کردن فاصله طبقاتی احکامی وضع کرده است تا آن را به حداقل برساند. ایشان می‌فرماید:

اسلام برای ریشه‌کن کردن این ریشه‌های فساد، اولاً بشر را در تمامی آنچه فطرتشان حکم می‌کند، آزاد گذاشته؛ و در ثانی اموری را مقرر کرده که فاصله بین دو طبقه ثروتمند و فقیر را به حداقل می‌رساند؛ یعنی سطح زندگی فقرا را از راه وضع مالیات و امثال آن بالا برده و سطح زندگی توانگران را از راه‌هایی مثل منع از اسراف و ریخت‌وپاش و نیز منع از خودنمایی به داشتن دارایی - که باعث فاصله گرفتن از حد متوسط جامعه است - پایین می‌آورد و با بارور کردن اعتقاد به توحید و تخلیق به اخلاق فاضله و نیز تغییر گرایش مردم از مادی‌گرایی به‌سوی کرامت تقوا، موجب تعدیل سطح زندگی افراد جامعه می‌شود. با این راهکار، از نظر یک مسلمان، دیگر برتری‌های مالی و رفاهی هدف نیست؛ بلکه هدف اصلی، کرامت‌هایی است که نزد خداوند است (همان، ص ۵۴۰).

۵-۴. حق رفاه اجتماعی

برقراری رفاه اجتماعی از اهداف متوسط اسلام برای کم کردن فاصله طبقاتی افراد جامعه است؛ چراکه این کار مقدمه‌ای است برای شکل‌گیری حیات طیبه بشری و حاکمیت اخلاق و معنویت در جامعه، که همان هدف نهایی اسلام است و از آن به حاکمیت توحید یاد می‌شود. با مطالبی که در بحث حق مالکیت گفته شد، حق اجتماع و رفاه اجتماعی نیز مطرح گردید.

۶-۴. حق استفاده از مواهب دنیوی

در تفسیر المیزان، ذیل آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» (انعام: ۱۴۲) چند نکته مطرح می‌شود که حق برخورداری و استفاده از مواهب طبیعی و الهی را افاده می‌کند و اینکه هیچ‌کس حق ندارد دیگران را از استفاده از این مواهب منع کند. این نکات بدین شرح است:

اول اینکه، آیه به حلیت عموم تصرفات حکم می‌کند؛ مگر تصرفی که در کلامی دیگر از آن نهی شده باشد؛ چون خدای سبحان این حق را دارد که از میان چیزهایی که اجازه تصرف در آنها داده است، یک یا چند چیز را ممنوع اعلام کند. پس آیه شریفه در مقام بیان یک قاعده کلی است و آن اینکه هرچا شک کردیم که آیا خوردن یا تصرف در چیزی جایز است یا نه، به این آیه تمسک جوییم و بگوییم غیر از چند چیزی که با دلیل جداگانه‌ای حرام اعلام شده، همه چیز حلال و طیب است.

دوم اینکه، خودداری و امتناع از خوردن یا تصرف کردن در چیزی که دلیلی علمی بر منع از آن نرسیده، خودش نوعی تشریع و بدعت در دین است که قطعاً حرام است (همان، ج ۱، ص ۶۴۵).

همچنین عموم آیاتی که اشاره دارند به اینکه خداوند در این عالم، بسیاری از چیزها را مسخر انسان قرار داده یا بر انسان منت نهاده و روزی حلال و طیب برای او فرستاده است، همگی بر این نکته مهم دلالت دارند که انسان حق برخورداری از این مواهب الهی را دارد؛ چراکه این برداشت با آیات مربوطه که در مقام امتنان هستند، سازگاری

دارد. همچنین از آنجا که حق و تکلیف متلازمان‌اند، اگر تک‌تک افراد بشر حق بهره‌مندی از آن مواهب را دارند، دیگران نیز مکلف‌اند که مانع استیفای این حق نشوند، مگر اینکه با حق افراد دیگر در تعارض و تزام باشد که در این صورت، احکام دیگری جاری می‌شود.

نتیجه‌گیری

حقوق بشر دارای اصولی بنیادین و بالادستی است که سایر موارد حقوق بشری از مصادیق آن بوده، در ذیل این اصول چندگانه مطرح می‌شوند. آزادی یکی از اصول بنیادین حقوق بشر است که علامه طباطبائی نیز در آثار خود به آن پرداخته و آن را بر پایه‌های جهان‌شناختی و انسان‌شناختی اسلامی بنا نهاده است. جهان‌شناسی علامه طباطبائی بر پایه اندیشه توحیدی است. ایشان خداوند را منشأ جهان هستی و مالک موجودات می‌داند و برای جهان هدفم و غایتی قائل است؛ به‌نحوی که پدیده‌های این جهان همگی به‌سوی آن غایت در حرکت‌اند. انسان نیز در این عالم غایتی دارد و آن رسیدن به سعادت و کمال ابدی است. ایشان معتقدند که توحید ربوبی در بسیاری از مسائل علوم انسانی راهگشاست. از دیدگاه ایشان، حق تشریح، فرع بر مالکیت است و محدود کردن آزادی افراد اقدامی است که در حیطه ملک انجام می‌شود؛ بنابراین تنها آن کس که خالق و مالک تکوینی انسان است حق تشریح احکام و محدود کردن آزادی انسان را دارد؛ چراکه آدمی آزاد و مستقل خلق شده است و هیچ‌کس حق سلطه‌گری و محدود کردن آزادی و اختیارات وی را ندارد.

در زمینه مبانی انسان‌شناختی، انسان موجودی دوبعدی (جسمانی و روحانی) است که دارای غرایز مادی و امور فطری است و از دو نوع هدایت عام (تکوینی) و خاص (تشریحی) برخوردار است. انسان موجودی دارای قوه تعقل و اختیار است که قدرت تمیز حق از باطل و اختیار هر دو را دارد. همچنین موجودی است آزاد که خداوند او را این‌گونه خلق کرده است و هیچ‌کس نمی‌تواند از او سلب اختیار و آزادی کند.

آزادی به دو نوع تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود. آزادی تکوینی یعنی انسان به‌حسب خلقتش موجودی دارای شعور و اراده است. این آزادی به‌معنای مختار بودن انسان و داشتن قدرت اختیار و انتخاب است.

لازمه آزادی تکوینی انسان، آزادی دیگری است و آن آزادی تشریحی (قانونی) نام دارد که انسان در زندگی اجتماعی به آن تمسک می‌کند؛ به این معنا که از میان انواع طرقی که برای زندگی اجتماعی هست، طریق دلخواه خود را انتخاب می‌کند و هرگونه که دلش می‌خواهد، عمل می‌کند. به‌موجب این آزادی، کسی حق ندارد بر او استعلا یابد و او را برده و مطیع خود کند و اراده و عملش را مالک شود و خواست خود را بر او تحمیل کند.

آزادی انسان در مواردی محدود یا سلب می‌شود. یکی از آن موارد، اراده و خواست الهی است که در اوامر و نواهی او، برای رسیدن به سعادت و کمال شایسته بشری، تبلور می‌یابد. مورد دیگر از موارد محدودکننده آزادی بشر، جامعه است. انسان برای دستیابی به منافع بیشتر در بستر اجتماع، برخی از آزادی‌های فردی خود را در اختیار انسان‌های دیگر قرار می‌دهد. همچنین انسان با پذیرش زندگی اجتماعی و به‌تبع آن قوانین حاکم بر جامعه، بخشی دیگر از آزادی‌های خود را محدود می‌کند.

برده‌گیری در گذشته به چند روش بوده است: برده‌گیری با ولایت و برده‌گیری با قهر و غلبه، که اسلام با هر دوی آنها مخالفت کرد و افراد را از این کار بازداشت. نوع دیگری از برده‌گیری هم بود که به‌موجب جنگ و پس از اسیر کردن شخص مقاتله‌کننده اتفاق می‌افتاد. اسلام این نوع از برده‌گیری را موافق فطرت اجتماع می‌داند؛ چراکه جهت صیانت از اجتماع بشری اتفاق می‌افتد. با وجود این، اسلام تمام تلاش خود را برای مقابله با این سنت شوم (برده‌گیری) انجام داد و حقوقی برای آنها در نظر گرفت و راهکارهایی برای امنیت و آزادی بردگان تشریح کرد. با این شیوه، به‌مرور زمان برده‌داری از جامعهٔ مسلمین رخت بربست.

کشورهای استعمارگر و مستبد غربی با ترفندهای مختلف، برده‌داری نوین را با شدت بیشتر به‌راه انداخته‌اند. این شیوهٔ نوین، همان به‌بردگی کشیدن ملت‌هاست که با در دست گرفتن اراده و اختیارات ایشان، تسلط بر حکومت‌ها، چنگ انداختن بر منابع مالی و انسانی، و خلاصه تمامی شئون ملل ضعیف شکل گرفته است. مالک و صاحب‌اختیار علی‌الاطلاق عالم خداست. انسان تنها در آن حیظه می‌تواند اعمال اختیار کند که از ناحیهٔ خداوند این حق به او داده شده باشد. بنابراین، انسان حتی مالک جان خود نیز نیست و حق آسیب رساندن یا به‌خطر انداختن جان خود (خودکشی) را هم ندارد.

امنیت شهروندان درجهٔ یک جامعهٔ اسلامی (مسلمانان)، توسط حاکمیت تأمین می‌شود. شهروندان درجهٔ دو (غیرمسلمانان)، با قرارداد ذمه، عهد و امان، از طرف حکومت اسلامی در امنیت و آرامش خواهند بود. امنیت شامل دو قسم می‌شود: امنیت جان و مال و آبروی مردم؛ و نیز امنیت اخلاقی و معنوی جامعه. هر کس، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، به این موارد ضربه وارد کند، دیگر از جانب حکومت اسلامی امنیت ندارد و جان‌ش محترم نیست.

سلام دادن، در حقیقت نوعی اعلام امنیت در برابر تعدی و ظلم از ناحیهٔ سلام‌دهنده به شخصی است که به وی سلام می‌کند.

رابطهٔ کار با مالکیت، امری است فطری؛ بدین معنا که هر انسانی فطرتاً تمایل دارد که مالک دسترنج خویش باشد. بنابراین، حق مالکیت و آزادی تجارت و کسب‌وکار، از اصول مفروضهٔ اسلام است. اسلام بین مالکیت و حق اختصاصی افراد بر دسترنجشان و نیز حق مالکیت اجتماع از سود سرمایه و نیز حق فقرا از اموال ثروتمندان، ارتباطی منطقی و عادلانه برقرار کرده که همان نظام مالی اسلام است.

برقراری رفاه اجتماعی از اهداف متوسط اسلام برای کاهش فاصلهٔ طبقاتی افراد جامعه است. حق استفاده از مواهب دنیوی، از دیگر حقوق بشر است. انسان برای ادامهٔ حیات، به آب و غذا نیاز دارد. این امر موجب پیدایش حقی برای او می‌شود به‌نام حق استفاده از مواهب طبیعی؛ به این معنا که او حق استفاده از آن را دارد و دیگران نیز حق ندارند که او را از استیفای آن حقوق بازدارند. همچنین بهره‌مندی از مواهب طبیعی معنای دیگری نیز دارد و آن این است که اصل اولی در هر چیزی، حلیت تصرف را می‌رساند، مگر آنکه خلافش ثابت شود.

منابع

- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، چ سوم، بیروت، دار صادر.
- آریان پور، منوچهر، ۱۳۸۷، *بزرگ فرهنگ انگلیس - فارسی پیشرو آریان پور*، تهران، جهان رایانه امیر.
- پارسانیا، محمدرضا، ۱۳۸۴، *فرهنگ معاصر فرانسه - فارسی*، تهران، فرهنگ معاصر.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، *لغتنامه دهخدا*، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- سلیمی، عبدالحکیم، ۱۳۹۲، *درس‌نامه حقوق بشر از دیدگاه اسلام*، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۹، *انسان از آغاز تا انجام*، ترجمه صادق آملی لاریجانی، تهران، الزهراء.
- _____، ۱۳۹۰، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- قاری سیدفاطمی، سیدمحمد، ۱۳۸۲، *حقوق بشر در جهان معاصر*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- کرنستون، موریس، ۱۳۵۹، *تحلیل نوین از آزادی*، ترجمه جلال‌الدین اعلم، تهران، امیرکبیر.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۸، *نگاهی گذرا به حقوق بشر از دیدگاه اسلام*، تدوین و نگارش عبدالحکیم سلیمی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی